

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: و.ای. سافرونوف
برگردان: مجله جنوب جهانی
افزوده و ارسال: علی مشرف
۳۰ مارچ ۲۰۲۵

تجربه شوروی و ضرورت درس گیری از شکست



«اکنون یادگیری کمونیسم چه معنایی دارد؟» – و.ای. سافرونوف

بله، پرورش یک انسان جدید مهم‌ترین کار برای ماست.

توجه من به مطلبی جلب شد که در شماره ۹۹ پراودا در سال ۲۰۲۴ با عنوان جالب «اکنون کمونیسم آموختن به چه معناست؟» منتشر شده بود. تصمیم گرفتم، به پیروی از بسیاری از رفقاء، با یادداشت‌های خود درباره آنچه در این موضوع به ویژه مهم می‌دانم، به آن پاسخ دهم.

یکی از وظایف متعددی که دولت جوان شوروی کارگران و دهقانان باید بر عهده می‌گرفت، وظیفه پرورش یک انسان جدید بود. به یاد دارم که در یکی از فلم‌های مربوط به جنگ داخلی، شخصیت آن می‌گفت: «ما می‌توانیم همه را سیر کنیم، اقتصاد ویران شده، حمل و نقل و غیره را بازسازی خواهیم کرد، همه این کارها را خواهیم کرد، اما چگونه مغزها را از نو بسازیم، چگونه یک انسان جدید را پرورش دهیم، این سخت‌ترین کار خواهد بود.» این موضوع، یعنی پرورش یک انسان جدید، عمدتاً به سخنرانی وی. آی. لنین در سومین کنگره کومسومول در ۲ اکتوبر ۱۹۲۰ اختصاص داشت.

اکنون بار دیگر با دقت سخنرانی تاریخی را خوانده‌ام، که البته مدت‌هاست کاملاً با آن آشنا هستم. نمایندگان کنگره، کارگران جوان، دهقانان، شرکت‌کنندگان در جنگ داخلی، که از جبهه آمده بودند، انتظار داشتند که وی. آی. لنین درباره چگونگی پایان دادن موفقیت‌آمیزتر به این جنگ، چگونگی بازسازی صنعت، کشاورزی و غیره صحبت کند و همه

شگفت‌زده شدند که وی. آی. لنین با چگونگی پرورش یک انسان جدید، چه باید کرد تا یک کمونیست واقعی شد، چگونه کمونیسم را آموخت، آغاز کرد.

با خواندن آن سخنرانی، دوباره، مانند قبل، توجه من به مهم‌ترین وظایفی جلب شد که به نظر من، رهبر آن زمان برای اعضای کومسومول، نمایندگان کنگره و همه جوانان کشور تعیین کرد: «تنها زمانی می‌توان کمونیست شد که حافظه با دانش تمام ثروتی که بشریت توسعه داده است، غنی شود»؛ «مدرسه ما باید به جوانان دانش پایه، توانائی توسعه دیدگاه‌های کمونیستی توسط خودشان را بدهد و باید از آنها افراد تحصیل‌کرده بسازد»؛ «تنها در کار، همراه با کارگران و دهقانان، می‌توان یک کمونیست واقعی شد.»

به این ترتیب، وی. آی. لنین به این سؤال پاسخ داد: «کمونیسم آموختن به چه معناست؟» در عین حال، نقش ویژه‌ای برای مدرسه قائل شد، که باید به همه بیاموزد که دیدگاه‌ها و باورهای کمونیستی را خودشان توسعه دهند. علاوه بر این، چنین باورهائی باید در کار همراه با کارگران و دهقانان توسعه یابد. سخنرانی ولادیمیر ایلیچ به عنوان برنامه‌ای برای آموزش جوانان کمونیست و همه جوانان دولت کارگری و دهقانی تلقی شد.

کار آموزشی که به طور گسترده در تمام جهات انجام شده، نتایج قابل توجهی به بار آورده است! جوانان، اعضای کومسومول، با غلبه بر مشکلات مالی و خانگی، برای ساخت ساختمان‌های جدید بزرگ و کوچک، ساخت شهرهای جدید و شرکت‌های بزرگ، به راه افتادند و روسیه عقب‌مانده، فقیر و بی‌سواد را به یک قدرت صنعتی پیشرفته، به کشوری با سواد کامل، با مدارس ابتدائی و متوسطه، بیمارستان‌ها یا ایستگاه‌های بهداشتی در هر روستا، دهکده و آبادی تبدیل کردند. در طول دو برنامه پنج ساله، بیش از ۹۰۰۰ شرکت صنعتی در کشور ساخته شد. این همان چیزی است که ج. و. ستالین هنگام سخنرانی در پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (ب) در ۷ جنوری ۱۹۳۳، با گزارشی درباره نتایج اولین برنامه پنج ساله انجام شده در صنعت در چهار سال، گفت:

«ما در قلب صنعت کشور، متالورژی آهنی نداشتیم. اکنون داریم. ما صنعت تراکتورسازی نداشتیم. اکنون داریم. ما صنعت خودروسازی نداشتیم. اکنون داریم. ما صنعت ماشین‌ابزار نداشتیم. اکنون داریم. ما صنعت کیمیائی مدرن نداشتیم. اکنون داریم. ما صنعت تولید ماشین‌آلات کشاورزی مدرن نداشتیم. اکنون داریم. ما صنعت هواپیماسازی نداشتیم. اکنون داریم. در مورد تولید برق، در آخرین رتبه بودیم. اکنون به یکی از اولین رتبه‌ها نقل مکان کرده‌ایم. در مورد تولید محصولات نفتی و زغال سنگ، در آخرین رتبه بودیم. اکنون به یکی از اولین رتبه‌ها نقل مکان کرده‌ایم. ما فقط یک پایگاه زغال سنگ و متالورژی داشتیم، در اوکراین. اکنون نه تنها در ساخت این پایگاه موفق بوده‌ایم، بلکه یک پایگاه زغال سنگ و متالورژی جدید در شرق ایجاد کرده‌ایم که افتخار کشور ماست. ما فقط یک پایگاه صنعت نساجی داشتیم، در شمال کشورمان. ما موفق شده‌ایم دو پایگاه جدید برای صنعت نساجی، در آسیای مرکزی و در سیبری غربی، داشته باشیم. علاوه بر این، ما آنها را در چنان مقیاس و چنان ابعادی ایجاد کرده‌ایم که مقیاس و ابعاد صنعت اروپا در مقایسه با آن رنگ می‌بازد. همه اینها منجر به این واقعیت شد که سهم صنعت از ۴۸ درصد در سال ۱۹۲۸ (آغاز برنامه پنج ساله) به ۷۰ درصد در پایان سال چهارم برنامه پنج ساله (۱۹۳۲) افزایش یافت. این کار در ۴ سال اول برنامه پنج ساله انجام شد. این باورنکردنی است. این در هیچ کشور سرمایه‌داری در تمام تاریخ وجودش غیرممکن بود.»

چرا این امر در روسیه‌ای که زمانی فقیر و بی‌سواد بود، ممکن شد؟ اولاً، زیرا اشتیاق کارگری ملی بود و بیشتر این سازندگان از اعضای کومسومول، جوانان کمونیست و همه جوانان شوروی بودند. ثانیاً، زیرا پیشگامان جوان مسلح به یک چشم‌انداز کوتاه مدت و بلند مدت بودند: ساخت سوسیالیسم و کمونیسم، که رهبر جهانی شناخته شده انقلاب و همه

مردم کارگر، وی. آی. لنین، راه را به آنها نشان داد، و توسط حزب کمونیست به رهبری آی. و. ستالین هدایت شدند، که به طور سیستماتیک دستورات و فرامین لنین را اجراء کرد. ثالثاً، لازم است درک شود: مردم آن زمان (سال‌های ۲۰-۳۰ قرن گذشته) این اشتیاق، انگیزه، اکتشافات، ادراکات و نوع‌دوستی را از کجا آوردند؟ پاسخ این سؤال خوبی در مقاله اخیر رئیس جمهور بلاروس، آ. گ. لوکاشنکو، داده شده است: «آن دوران به اصطلاح «انسان کوچک» را پرورش داد، و معلوم شد که او انرژی عظیمی دارد، که «مردم عادی» اصلاً ساده یا کوچک نیستند. در میان مردم عادی کمتر، و به دلیل تعدادشان، کمتر، و به دلیل تعدادشان، بسیار بیشتر استعداد و نیروی وجود داشت تا در میان اربابان سابق زندگی، قشر کوچک ثروتمند و اشرافی «نخبگان»... برای کارگر، تمام این ساخت و ساز بزرگ دولتی با معنا تقدس یافته بود. قرن‌ها، با پشت کردن به یک ارباب ثروتمند و اشرافی، احساس بی‌عدالتی و نقص جهان از طریق تازیانه ارباب، اکنون یک کارگر عادی چشم‌انداز کاملاً متفاوتی برای خود و فرزندانش می‌دید. ایدئولوژی رسمی در آن زمان (در سال‌های قدرت شوروی) این ایده را تلقین نمی‌کرد که ما خاکستری و ستم‌دیده، یک کشور جهان سوم هستیم، به عکس، مردم شوروی پیشرفته‌ترین و بزرگترین بودند، که راه را به تمام بشریت نشان می‌دادند، هیچ مانعی وجود نداشت که ما بر آن غلبه نکنیم.»

اینگونه بود که دستور لنین به اجراء درآمد: «کمونیسم را همراه با کارگران و دهقانان در کار عملی ساخت سوسیالیسم و کمونیسم بیاموزید.»

جنگ بزرگ میهنی به آزمون بزرگتری برای آموزش جوانان در روحیه وطن‌پرستی و اعتقاد کمونیستی تبدیل شد. سرمایه‌داری جهانی نمی‌توانست با موفقیت‌های خارق‌العاده دولت کارگری و دهقانی در ساخت و ساز اقتصادی و فرهنگی کنار بیاید. دشمنان ما نیز شیفته منابع طبیعی بی‌شمار کشور شوروی بودند. سرمایه‌داران عادت دارند دزدی کنند، غارت کنند و چپاول کنند، و بدین ترتیب سطح اقتصادی، فرهنگی و زندگی کشورهای خود را بالا ببرند. به همین دلیل تصمیم گرفتند کشور ما را نابود کنند، آن را به مستعمره‌ای برای صادرات ثروت‌هایمان تبدیل کنند. تمام مردم برای دفاع از میهن سوسیالیستی خود به پا خاستند. یک ارتش چند میلیونی ایجاد شد که توسط هزاران شرکت مدرن، مزارع جمعی و مزارع دولتی ایجاد شده در طول اولین برنامه‌های پنج ساله، از هر نظر تأمین شده بود. بیش از نیمی از کل ارتش فعال از اعضای کومسومول و کمونیست‌ها بودند که اولین کسانی بودند که به حمله برمی‌خاستند و همه را با خود می‌کشیدند. وقتی پس از جنگ از جنرال‌های آلمانی پرسیده شد که چرا آن جنگ را باختند، پاسخ دادند: «ما در برابر مدرسه شوروی، در برابر معلم شوروی، که سربازی باسواد، شجاع و فدائی وطن خود را پرورش داد، شکست خوردیم.» این بار دیگر اهمیت عظیم تمام کارها در زمینه آموزش جوانان را تأیید می‌کند که در کشور ما به دستور فراخوان وی. آی. لنین انجام شد: «کمونیسمی را که باید بسازیم، بیاموزیم.» پس از پیروزی در جنگ بزرگ میهنی، دولت با وظایف نه کمتر دشوار و عظیم روبه‌رو شد. و باز هم جوانان در خط مقدم بودند، اعضای کومسومول به رهبری کمونیست‌ها در جلو. عمدتاً آنها بودند که اقتصاد ویران شده جنگ را در چهار سال پس از جنگ بازسازی کردند و آن را به سطح توسعه پیش از جنگ رساندند. آنها بودند که بمب اتومی را ساختند و به برابری هسته‌ای با ایالات متحده دست یافتند. آنها اولین کسانی در جهان بودند که یک انسان را به فضا فرستادند! بیش از ۲۰۰ میلیون شوروی از مدرسه شوروی آموزش و بلوغ کومسومول عبور کردند. حتی برشمردن تمام شاهکارهای قهرمانانه، نظامی و کارگری جوانان، اعضای کومسومول، تمام مردم شوروی در طول سال‌های قدرت شوروی غیرممکن است.

اما سپس حرامزاده‌های دهه ۹۰ آمدند و ناگهان معلوم شد که همه چیز در کشور ما بسیار بد است: سرکوب‌ها، گولاگ، توتالیترایسم و غیره و غیره.

حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی غیرقانونی اعلام شد، قدرت شوروی نابود شد، کومسومول منحل شد، جنبش اکتوبریست و سازمان پیشاهنگی لغو شد. و آنها چیزی در عوض ایجاد نکردند. احتمالاً به اندازه کافی باهوش نبودند. شروع به انحلال مزارع جمعی و مزارع دولتی کردند، شرکت‌ها را به قیمت ناچیز فروختند، صنایع کامل را منحل کردند، شروع به نابودی سیستم‌های شوروی آموزش و پزشکی، علم و خیلی، خیلی بیشتر کردند. شگفت‌انگیزترین و غم‌انگیزترین چیز این است که تمام این جنایات علیه مردم با رضایت ضمنی اکثریت جمعیت کشور و با مشارکت ارتش، جنرال‌های اصلی آن و ارگان‌های وزارت کشور انجام شد. چرا این امر ممکن شد؟ چرا ناگهان نتایج کار آموزشی سازندگان سوسیالیسم و کمونیسم، که در کار قهرمانانه در طول برنامه‌های پنج ساله پیش از جنگ، در جریان مبارزه قهرمانانه علیه فاشیسم و امپریالیسم بین‌المللی ظاهر شد، ناپدید شد؟

به نظر من، دلایل زیادی برای این امر وجود دارد، هم بین‌المللی و هم داخلی.

(۱) در طول سال‌های جنگ، میلیون‌ها عضو کومسومول و کمونیست، فعال‌ترین سازندگان سوسیالیسم و کمونیسم، کشته شدند. آنها اولین کسانی بودند که در نبردهای میهن سوسیالیستی خود به حمله برخاستند و اولین کسانی بودند که کشته شدند، آنها اولین کسانی بودند که از دولت شوروی در «سال‌های خوش دهه ۹۰» دفاع می‌کردند. (۲) همه در طول سال‌های «پرسترویکا» موفق به شست و شوی مغزی نشدند. صدها و هزاران وطن‌پرست در سال ۱۹۹۳ برای دفاع از قدرت شوروی، شورای عالی آن، به پا خاستند. اما آنها رهبرانی مانند لنین، ستالین و حزب بلشویک نداشتند، زیرا حزب کمونیست فدراسیون روسیه تازه در آغاز شکل‌گیری خود بود و نمی‌توانست این نقش را ایفا کند.

(۳) به نظر من، موضع اشتباه کسانی که کشور را احیاء کردند و میهن خود را در طول جنگ بزرگ میهنی نجات دادند، نیز تأثیرگذار بود. بسیاری از آنها فکر می‌کردند: «ما سال‌های سخت و دشواری را پشت سر گذاشته‌ایم، پس بگذارید از این سختی‌ها چیزی نیاموزیم و به فراموشی بسپاریم شان!» این بخش از جوانان بیشترین آلودگی را به مادی‌گرایی داشت و با حسادت به فراوانی در کشورهای غربی نگاه می‌کرد. این بخش از جمعیت بود که با رضایت بازسازی سرمایه‌داری در کشور ما را پذیرفت.

بدخواهان ما بسیار صحبت و نوشتند که اتحاد جماهیر شوروی در رقابت اقتصادی با سرمایه‌داری و در جنگ سرد شکست خورده است. اما آیا این درست است؟ شایسته است به اظهارات معروف نخست‌وزیر بریتانیا، مارگارت تاچر، اشاره کنیم که در سخنرانی در جلسه مؤسسه نفت آمریکا در سال ۱۹۹۱ بیان کرد: «اتحاد جماهیر شوروی تهدیدی بسیار جدی برای جهان غرب بود. من در مورد تهدید نظامی صحبت نمی‌کنم، زیرا کشورهای ما نیز کاملاً مسلح هستند، حتی با سلاح‌های هسته‌ای. منظور من یک تهدید صرفاً اقتصادی است. به لطف اقتصاد برنامه‌ریزی شده و ترکیبی خاص از انگیزه‌های اخلاقی و مادی، اتحاد جماهیر شوروی موفق شد به شاخص‌های اقتصادی بالایی دست یابد. درصد رشد تولید ناخالص داخلی آن تقریباً دو برابر کشورهای ما بود. اگر منابع طبیعی عظیم اتحاد جماهیر شوروی را در نظر بگیریم، پس با مدیریت اقتصادی منطقی، اتحاد جماهیر شوروی فرصتی بسیار واقعی برای بیرون راندن ما از بازارهای جهانی داشت.»

پس از چنین افشاگری‌هایی، از چه نوع شکست اتحاد جماهیر شوروی در رقابت اقتصادی می‌توان سخن گفت؟ فقط یک نتیجه‌گیری وجود دارد: خفه‌کردن اتحاد جماهیر شوروی توسط مسابقه تسلیحاتی رخ نداد. ایالات متحده مجبور شد

شکست خود را در جنگ سرد بپذیرد. اما آنها نمی‌توانستند هدف نابودی رقیب اصلی خود، اتحاد جماهیر شوروی، را کنار بگذارند. اشکال جدیدی از مبارزه، پیچیده‌تر و مؤثرتر، مورد نیاز بود. این شرط اصلی بود. بیش از ۱۰۰ مؤسسه و بنیاد در غرب برای یافتن چنین اشکال و روش‌های مبارزه کار کردند و آنها پیدا شدند. ایالات متحده با صرف مقادیر هنگفتی پول، موفق شد یک «ستون پنجم» عظیم در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی از طرفداران اقتصاد بازار و سرمایه‌داری کشور ایجاد کند. این ستون شامل بالاترین رهبران کشور ما، به رهبری دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، گوربچف، رئیس جمهور روسیه یلتسین و همدستانش بود که به آرمان‌های سوسیالیسم، کمونیسم و مردم خود خیانت کردند. پس از به دست گرفتن کنترل تمام رسانه‌ها، دموکرات‌های بازار تازه‌وارد بیش از پنج سال مغز مردم کشور ما را شست و شو دادند.

در نتیجه معرفی بازار آزاد در اقتصاد ما (با کمک گوربچف و «ستون پنجم») و رد برنامه‌ریزی، ما به یک عدم تعادل کامل اقتصادی دست یافتیم که در دهه ۱۹۹۰ به ابعاد فاجعه‌بار رسید. رشد مداوم تولید جای خود را به یک رکود فزاینده داد، مشکلات «کمبود» و صفاها ظاهر شد و نارضایتی عمومی مردم افزایش یافت. بنابراین ایالات متحده جنگ جدیدی علیه اتحاد جماهیر شوروی آغاز کرد. در آن زمان، اکثر جمعیت کشور ما در دنیایی از اسطوره‌ها و توهمات زندگی می‌کردند. ظاهراً اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی ناکارآمد است، اتحاد جماهیر شوروی «فروپاشید» و اقتصاد آن نیاز به اصلاح از طریق «انتقال به بازار» دارد، و سوسیالیسم به معنای قفسه‌های خالی، گرسنگی و غیره است.

این به تنهایی برای نابودی قطعی کشور ما و تبدیل جمعیت آن به یک «گله گوسفند» مطیع که گذشته خود، چشم‌اندازهای سوسیالیستی و کمونیستی خود را فراموش کرده و با تمام «گله» به اقتصاد بازار سرمایه‌داری هجوم می‌برد، کافی به نظر می‌رسید.

اما کسانی که کشور ما را نابود کردند، افراد بسیار دوراندیشی بودند. آنها کاملاً درک می‌کردند: برای این که روسیه دوباره متولد نشود (مانند ققنوس از خاکستر)، لازم بود روح خود مردم نابود شود، لازم بود تمام امیدها و آرزوهای آنها برای یک آینده کمونیستی، که بلشویک‌ها به رهبری وی. آی. لنین آنها را به آن فرا می‌خواندند، نابود شود.

تلاش برای نابودی اتحاد جماهیر شوروی با زور سلاح یک شکست کامل بود و اکنون یک برنامه جدید برای نابودی دولت شوروی توسعه یافت. با جزئیات کامل، تا ریزترین جزئیات. در زمان فروپاشی کشور شوروی چگونه کار می‌کرد؟ من فکر می‌کنم پاسخ قطعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. در مورد به اصطلاح روشنفکران خلاق ما (بسیاری از هنرمندان، نویسندگان، کارکنان آموزش عالی، رسانه‌ها و دستگاه دولتی)، بسیاری از آنها به سرعت «سازماندهی مجدد» شدند و به شرکت‌کنندگان فعال «ستون پنجم» تبدیل شدند.

نمونه‌ها و حقایق زیادی وجود دارد. من یکی از جدیدترین‌ها را ذکر خواهم کرد. در ۱۲ نوامبر ۲۰۲۴، در برنامه و. سولوویوف، که دائماً نامزدها و دکترهای علوم، رؤسای مؤسسات و دانشگاه‌ها، رؤسای دانشکده‌ها و غیره، یعنی کسانی که دائماً به دانشجویان آموزش و پرورش می‌دهند، در آن شرکت می‌کنند، یک تحلیلگر سیاسی از بلاروس، رفیق گیگین، صحبت کرد. او سخنان خود را با اشاره به بنیانگذاران مارکسیسم-لنینیسم آغاز کرد و چه اتفاقی افتاد؟ واکنش باورنکردنی بود! همه حاضران به گیگین خندیدند، که حتی اجازه ندادند او به طور خلاصه صحبت کند.

من اغلب این برنامه را می‌بینم و متوجه می‌شوم که تقریباً هیچ یک از حاضران مارکسیسم، کمونیسم، لنین و ستالین را به یاد نمی‌آورند. یک استثناء کارگردان سینما کارن شاخنازروف است که اغلب در بیان اعتقادات خود می‌گوید: «من

مارکسیست هستم.» و او اینقدر با اطمینان و یقین می‌گوید که هیچ کس سعی نمی‌کند او را رد کند! و دیگران چه؟ افسوس!

بنابراین، بخشی از «روشنفکران خلاق» ما، که به نظر می‌رسد باسوادترین و آموزش‌دیده‌ترین هستند، با بدبینی به ذکر مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم لبخند می‌زنند، ظاهراً چنین گفتمانی را سبک‌سرانه می‌دانند. بنابراین، جای تعجب نیست که (با قضاوت بر اساس نظرسنجی‌ها) اکثر جوانان ما پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه‌ها، برای کار به کشور خود باز نمی‌گردند. آنها قاطعانه تصمیم گرفتند، پس از دریافت دیپلم، برای کار به خارج از کشور بروند. و هنگامی که عملیات نظامی ویژه در اوکراین آغاز شد، بخش قابل توجهی از جوانان ما در سن خدمت سربازی، از جمله دانشجویان، برای جلوگیری از بسیج در ارتش، عجله کردند تا به خارج از کشور مهاجرت کنند. در مورد روشنفکران فنی، آنها برای توسعه اقتصاد کشور، پیشرفت فنی آن کار می‌کنند، بنابراین، میهن‌پرست‌تر و در اعتقادات خود منسجم‌تر هستند.

در ابتداء، «پرسترویکای» گوربچف تحت شعارهای «سوسیالیسم بیشتر»، «برای سوسیالیسم با چهره انسانی» و غیره انجام شد. من مطمئن هستم که افراد کمی به نابودی احتمالی سوسیالیسم و قدرت شوروی فکر می‌کردند. در همه‌پرسی حفظ اتحاد جماهیر شوروی، بیش از ۷۰ درصد به تمایل خود برای زندگی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رأی دادند. فقط بعداً، زمانی که شرکت‌ها، کولخوزها و مزارع دولتی شروع به فروپاشی کردند و فروخته شدند. زمانی که بیکاری ظاهر شد، زمانی که قیمت کالاهای اساسی افزایش یافت، زمانی که سطح زندگی مردم به طور فزاینده‌ای شروع به کاهش کرد، مردم متوجه شدند که با فریبکاری آشکار، به اقتصاد بازار، یعنی سرمایه‌داری، سوق داده می‌شوند.

روشن‌بینی مردم به ویژه زمانی به سرعت آغاز شد که غرب علیه ما اعلام جنگ نابودی کرد، زمانی که عملیات نظامی ویژه در اوکراین آغاز شد. در مواجهه با تهدید خطر خارجی، تهدید نابودی فزینی کشورمان توسط ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی، مردم چند ملیتی روسیه شروع به متحد شدن برای سازماندهی کمک به جبهه کردند، و سربازان ارتش روسیه، با نشان دادن قهرمانی و فداکاری، شروع به آزادسازی اوکراین از دست نازی‌ها کردند. بله، مسأله ضرورت آموختن کمونیسم، پرورش یک انسان جدید، دوباره در دستور کار قرار گرفته است. بدون این، پیشرفت غیرممکن است، همانطور که بسیاری از شرکت‌کنندگان در بحثی که در پراودا در جریان است، به درستی می‌نویسند. خب، از حرف به عمل بپردازیم. با انرژی و اثربخشی بیشتری حرکت کنید!

۲۹ مارچ ۲۰۲۵

افزوده فرستنده:

به نظر من هرگاه حد اقل دو نکته دیگر نیز بدین مطلب افزوده شود، کمبود و کاستی بحث محدود خواهد شد: نخستین نکته ای که می باید بر آن تأکید صورت گیرد، رابطه انسان با انجام وظایف محوله است. چه وقتی لنین و یا ستالین از پرورش نسل جدید، از پرورش نسل کمونیست، از پرورش انسانی یاد می کنند که پرچم ظفرمند ساختمان سوسیالیسم را می بایست بر دوش شان حمل نمودند، مسلماً می دانستند که انسانی با هزار و یک پیوند مادی و معنوی با دنیای کهن، با تقدیس مالکیت خصوصی، کار مزدی و استثمار؛ نمی تواند انسانی باشد از خود گذر که منافع مردم و کشور را بر منافع شخصی و خانوادگی خود مقدم بدانند.

این دیگر کاملاً مبرهن و آشکار است که نمی توان توسط انسانی که برای پیشبرد یک ساختار اقتصادی - اجتماعی خاصی تربیت شده، یک ساختار اقتصادی - اجتماعی مخالف را بنیان گذاشت. یعنی به همان سان که نمی توان از طالب متوقع بود که پیشاهنگ مبارزه برای آزادی و تساوی حقوق زنان باشد، از ترمپ نمی توان متوقع بود که به حقوق و آزادی های دموکراتیک خلقها و ملل دیگر احترام گذارد، به همان سان نمی شد مأموریت ساختن سوسیالیسم در کشور شورا ها را بردوش آنهائی گذاشت که نوشتن هزار و یک پیوند مادی و معنوی به دنیای کهن و تقدیس مالکیت خصوصی داشتند.

خوانندگان نهایت گرامی! هر گاه خواسته باشیم از مبحث حاضر نتیجه استخراج نمائیم، آن نتیجه چیزی نیست مگر: "بیانید از همین اکنون خود سازی مان را در جهت یک انسان جدید، انسانی که درفش آزادی، برابری و رفاه انسان را می باید حمل نماید، اگر آغاز نکرده ایم بیاغازیم."

دومین نکته جدی در این مقاله گسست تاریخی بین ۱۹۵۳ الی ۱۹۹۰ است. با در نظر داشت این که درس آموزی از تاریخ را نمی شود گزینشی آغاز کرد و پدیده ها را بدون در نظر داشت روند تکامل تاریخی آنها و یا با حذف این و یا آن مقطع مطالعه کرد، در مطلب کنونی جای خالی موضعگیری قاطع و روشن نویسنده مقاله در بازه زمانی ۱۹۵۳ الی ۱۹۹۰ یا به عبارت رساتر از کودتای ضد انقلابی خروسچف الی رسیدن نوبت حاکمیت به گوربچف کاملاً مشهود است. دیالکتیک به ما اجازه نمی دهد که در یک تحلیل جدی، با شکستن تمام کاسه ها و کوزه ها بر سر گوربچف و یلتسین حدود ۴۰ سال خیانت به مارکسیسم- لنینیسم را از جانب خروسچف و جانشینانش نادیده بگیریم و چنان تحلیلی را مارکسیستی بنامیم.

علی مشرف